

روزی روزگاری...

نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار

خاطره‌های به یادماندنی



آقای مرادی دبیر شیمی مشغول نوشتن فرمول‌های درس روی تخته کلاس بود. خیلی منظم، دقیق و جدی. به حدی که موقع درس دادن همه بچه‌ها شش دانگ حواسشان به درس و توضیحات آقای مرادی بود. تقریباً نیم‌ساعتی توضیحات درس شیمی طول کشید. بعد از پایان درس معلم رو به بچه‌ها گفت اگر سوآلی دارند بپرسند. با سکوت دانش‌آموزان معلوم شد ظاهراً کسی سوآلی ندارد. آقای مرادی دوباره گفت: «همه درس رو فهمیدید؟»

بعضی از بچه‌ها در جواب سؤال آقای معلم گفتند: «بله» و بعضی با اشاره سر تأیید کردند. آقای مرادی گفت: «خب برای اینکه کلاس رو از خشکی بیرون بیاریم به پیشنهاد دارم و اون اینکه اگه موافقین هر کی دلش میخواد میتونه از خاطره‌های خودش برامون تعریف کنه. البته اینم بگم نیتم از گفتن خاطرات، وقت گذرونی نیست بلکه هدفم اینه که از تجربیات همدیگه استفاده کنیم. چه بسا از لابه‌لای خاطرات شما تجربه‌های سودمندی پیدا بشه که

برای همه مون مفید باشه.» چند نفر از بچه‌ها که انگار بیشتر از بقیه مشتاق بودند، فوراً دستشان را بلند کردند و اجازه خواستند تا خاطره‌هایشان را تعریف کنند.

مسعود گفت: «آقا، یکی از بامزه‌ترین خاطراتم سال دوم دبیرستان بود. کلاس ادبیات داشتیم و من و دوستم بغل دست هم نشستیم بودیم. یکهو سر یه موضوع الکی خنده‌مون گرفت اما مگه دیگه خنده‌مون بند میومد. معلم هر چی میگفت «نخندید» ما بیشتر روده بر میشدیم. دیگه دست آخر معلم اومد جلو میز مسون و رو به من گفت برو بیرون از کلاس. منم پاشدم با همون صورت قرمز شده از خنده رفتم بیرون. همین که در رو باز کردم دیدم ای وای پدرم برای پرسیدن وضعیت درس‌ها اومده مدرسه، خلاصه همون لحظه خنده روی لبم خشکید و جایش را به گریه داد.» آقای مرادی گفت: «بله از خاطره مسعود میشه اینطور نتیجه گرفت که همیشه اوضاع طبق اونچه ما فکر میکنیم و دلخواه ماست پیش نمیره.»

محمود گفت: «آقای بحث خندیدن شد منم به خاطره از بی موقع خندیدن دارم. اجازه هست بگم؟» آقای مرادی با اشاره سر به محمود اجازه داد تا خاطره‌اش را بگوید. محمود گفت: «حدوداً سه سال پیش یه روز معلم مون وقتی خواست روی صندلی بشینه یکهو پایه صندلی در رفت و افتاد روی زمین. منم نتونستم جلوی خندمو بگیرم و بلند بلند خندیدم. چون هیچ کس دیگه‌ای به غیر از من نخندیده بود، معلم از من خواست تا پای تخته برم و یه مسئله رو حل کنم. اینم بگم چند روز قبلش به خاطر روز دانش آموز بچه‌ها کلاس را با کاغذهای رنگی و بادکنک تزئین کرده بودند. منم تو فرمول غرق شده بودم و سخت مشغول حل مسئله بودم که از بدشاشی یکی از بادکنک‌های آویزون از سقف ترکید و من از جا پریدم. بی‌اختیار همه زدند زیر خنده. از خجالت سرخ شدم و اونجا بود که فهمیدم چه کار اشتباهی کردم و نباید به معلم میخندیدم.»

آقای مرادی گفت: «بله بچه‌ها تمسخر دیگران به هر دلیل کار خوبی نیست. در واقع اگر هر کدوم از ما در اینگونه موارد خودمون رو جای طرف مقابل بگذاریم، دیگه اون اتفاق خنده‌دار نیست.» سعید رضوی گفت: «آقا اجازه من از روز دانش آموز به خاطره دارم. اجازه هست بگم؟» آقای مرادی اجازه داد و سعید گفت: «من و دوستم توی راهروی مدرسه بودیم که یکهو معلممون اومد و گفت: بچه‌ها روزتون مبارک. آقا منم جوگیر شدم گفتم: خیلی ممنون روز شما هم مبارک.»

سامان گفت: «من خاطره‌ای الان به ذهنم نمیداد ولی اگه دوباره به دوران ابتدایی مدرسه برگردم فقط به نمره درس و شاگرد اول شدن فکر نمی‌کنم بلکه از

مدرسه و از لحظات باهم بودن لذت میبرم و در سونم با علاقه میخونم. الانم به همکلاسی هام میگم بچه‌ها بیاید قدر این روزها را بدونیم و تا میتونیم برا خودمون خاطره‌های قشنگ درست کنیم. ما فقط مدرسه نمیبایم که نمره قبولی بگیریم. ما مدرسه می‌ایم که با خوب درس خوندن موفقیت آینده زندگیمون را تضمین کنیم.»

آقای مرادی از سامان تشکر کرد و گفت: «درسته همینطور که سامان اشاره کرد موفقیت آینده شما در گرو خوب درس خوندن امروز شماست.»

شهرام گفت: «من در دوران ابتدایی و راهنمایی کلاً تو مدرسه همیشه بچه شیطونی بودم و کمتر به فکر درس خوندن بودم و معمولاً کارهای شیطنت‌آمیزی میکردم تا اینکه یک اتفاق برایم افتاد که باعث شد دست از شیطنت بردارم. یادمه چند روز موند بود به عید. بچه‌های کلاس را جمع کردم و پیشنهاد دادم که این چند روز موند به عید را سر کلاس نریم تا مدیر مجبور شه تا عید مدرسه رو تعطیل کنه. بچه‌ها هم قبول کردن و قول دادن از فردای اون روز کسی به مدرسه نیاد. منم خاطر جمع به مدرسه نرفتم. اولین روز بعد از تعطیلات عید وقتی به مدرسه رفتم مدیر مدرسه منو خواست و ازم توضیح خواست که چرا چند روز قبل از تعطیلات را غایب بودم. اونجا بود که فهمیدم بچه‌ها همه آمده بودن و تنها غایب کلاس من بودم. هیچی دیگه. وقتی اومدم تو کلاس هر هر و کر کر بچه‌ها بود که کلاس رو برداشته بود. البته فقط خجالت نبود که نصیبم شد بلکه آخر سال ۳ نمره از نمره انضباطم هم کم شد. حقیقتش از اون به بعد تصمیم گرفتم دیگه بچه‌مبث باشم.»

حرف‌های شهرام که تمام شد، آقای مرادی گفت: «خیلی خب کم آقای کلاسه و بقیه خاطره‌گویی‌ها باشه برای یه موقع مناسب دیگه اما چیزی که باید بگم اینه که بچه‌ها قدر این روزها رو بدونید. وقتی بزرگتر شدید و به سن من رسید بهتر میفهمید که این روزهای تحصیل دوران طلایی عمر شما محسوب میشه و سر نوشت شما رو میسازه. من مخالف تفریح و سرگرمی و بازی نیستم اما هر چیزی سر جای خودش خوبه. شما هر چی وقتتون رو به سرگرمی و وقت گذرونی الکی بگذرونید و شیرینی بازی و تفریح رو بچسبید بعداً باید تلخی و غصه عمر تلف شدنتون رو هم مزه مزه کنید. ضمن اینکه افسوس و غصه خوردن دیگه فایده‌ای نداره.»

آقای مرادی ادامه داد: «بچه‌ها قبل از رفتن این شعر شاعر معروف، فیض کاشانی رو یادداشت کنید و به ذهنتون بسپارید.» بعد روی تخته کلاس کنار فرمول‌های شیمی نوشت:

«بود بدتر ز هر زهری مزیدن / سرانگشت پشیمانی گزیدن / چرا عاقل کند کاری که باید / سرانگشت پشیمانی گزیدن.»

دانش‌تنی علمی

تا به حال با خودتان فکر کرده‌اید وسایلی که هر روز از آنها استفاده می‌کنید، از کجا آمده‌اند؟ اولین کسی که این وسایل را اختراع کرده است، ایده ساختش را از کجا آورده است؟ آیا می‌دانستید بیشتر ابزارها و سازه‌هایی که اطراف ما وجود دارند، با الهام از طبیعت ساخته شده‌اند؟ ابزارهایی که انسان برای ساخت آنها از طبیعت و حیوانات الهام گرفته است.

ماری که دزدگیر دارد



شاید ایده زنگ خطر را ابتدا انسان از مارهای زنگی الگو برداری کرده باشد. صدایی که مار زنگی با دم خود تولید می‌کند نیز نوعی هشدار است؛ صدایی که می‌خواهد بگوید: به من نزدیک نشوید. من نیش می‌زنم و سمی هستم. مار زنگی این صدا را با زنگوله انتهایی دم خود تولید می‌کند. این زنگوله از قسمت‌هایی توخالی و پشت سر هم تشکیل شده است. هنگامی که مار زنگی دمش را تکان می‌دهد، به هم می‌خورند و تولید صدا می‌کنند. مارهای زنگی نوزاد تنها یک برآمدگی در انتهای دم خود دارند؛ یعنی هنوز زنگوله ندارند اما به تدریج که بزرگتر می‌شوند و پوست می‌اندازند، بخش‌هایی از پوست قبلی در انتهای دم باقی می‌ماند و هر بار زنگوله کامل و کامل‌تر می‌شود.

الگو برداری هلیکوپتر از سنجاقک



هلیکوپترها دارای پره‌هایی هستند که در اثر جنبش مقاومت هوا را پایین می‌فرستند. از میلیون‌ها سال قبل روی زمین حشره‌ای به نام سنجاقک وجود داشته که دارای دو بال است که تقریباً به شکل هلیکوپتر عمل می‌کند و چرخش آنها مانند پره‌های هلیکوپتر است و بدن این جاندار نیز دقیقاً مشابه هلیکوپتر است و دارای یک دم نازک است که در همه هلیکوپترها وجود دارد. بی‌شک الگوی ساخت هلیکوپتر از روی این جاندار کپی برداری شده است.

راداری که هیچ وقت از کار نمی‌افتد



بررسی‌ها و تحقیقات دانشمندان نشان می‌دهد مورچه‌ها برای آنکه بتوانند مسیر صحیح را پیدا کنند، موقعیت خورشید را در آسمان به دقت تجزیه و تحلیل می‌کنند و سپس آنها را با اطلاعات بصری که از محیط پیرامون به دست می‌آورند، تطبیق می‌دهند. آنها در این فرآیند از خاطرات قبلی خود هم کمک می‌گیرند تا به خاطر بیابورند زمانی که خورشید در چنین موقعیتی قرار داشت، مسیر خانه چطور دنبال می‌شد.

استتار حیوانی در آموزه‌های نظامی

استتار یکی از راه‌هایی است برای در امان ماندن موجودات زنده و غیرزنده از دیده شدن توسط دشمن که از طریق غیرقابل تشخیص شدن از محیط اطراف به کار می‌رود. در طبیعت جانورانی که با محیط خود هم‌رنگ هستند از این روش سود می‌برند مانند طرح و رنگ یکسان بدن یوزپلنگ با گیاهان اطرافش و هم‌رنگ شدن آفتاب‌پرست با محیط اطرافش.

انسان‌ها نیز در دفاع نظامی از این روش حیوانات الگو برداری کرده‌اند. یکی از استتارهای بسیار جالب را می‌توان در نمونه‌ای از پروانه یافت که برای مصون ماندن از دشمن به شکل مارا قی دیده می‌شود.



داستان تصویری: دلت بسوززه



هفتم مهر، سالروز شهادت سرداران دفاع مقدسی



بچه‌ها بد نیست بدانید هفتم مهر سالروز شهادت پنج تن از سرداران دفاع مقدس است. پنج تن از فرماندهان رده بالای ارتش و سپاه، پس از پایان موفق‌آمیز عملیات ثامن‌الائمه، جهت تقدیم گزارش عملیات به امام خمینی (ره) به وسیله یک فروند هواپیمای سی-۱۳۰ عازم تهران شدند که به علت نقص فنی و سقوط هواپیما به درجه رفیع شهادت نائل شدند.

این حادثه در پی موفقیت عملیات ثامن‌الائمه و شکست حصر آبادان به وقوع پیوست. زمانی که فرماندهان نظامی برای ارائه گزارش این پیروزی به امام، عازم تهران بودند، ساعت ۷ و ۱۵ دقیقه در منطقه میدان تیر کهریزک سقوط کرد. این شهدا عبارت بودند از:

- سرلشکر فلاحتی (رئیس ستاد مشترک ارتش)
- سرلشکر فکوری (مشاور جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش)
- سرلشکر جهان‌آرا (فرمانده سپاه خرمشهر و آبادان)
- سرلشکر شهید، سیدموسی نامجو (وزیر دفاع)
- سرلشکر یوسف کلاه‌دوز (قائم‌مقام سپاه پاسداران). روحشان شاد و یادشان گرامی